

دو عالم دستگاه

اشاره

در شماره‌ی ۸۰ مجله‌ی رشد زبان و ادب فارسی مقاله‌ای، با عنوان «اشارات صبح»، از دکتر علی محمدی چاپ شد.

در این مقاله آمده: «چنین نیست که بنا به ضرورت شعری، ترادف و تقریب معنوی واژه‌ها در دیوان او [بیدل] گرد آمده باشد» (صفحه‌ی ۱۳) و این مطلب درست است که بیدل با اندیشه‌ی متمایز خود، آگاهانه، هنجارها را درهم می‌شکند. ایشان درباره‌ی بیت:

آرزوهای دو عالم دستگاه
از کف خاکم غباری بیش نیست

می‌نویسد: «جای واژه‌ی دستگاه اگر پیش از آرزوها باشد، ابهام معنوی بیت برطرف می‌شود؛ یعنی اصل ترکیب بوده است: دستگاه آرزوهای دو عالم... این جابه‌جایی، به کاربردهای بیدل از واژه‌ی دستگاه نزدیک و مطابق است» (صفحه‌ی ۱۴) و معنای بیت را چنین آورده است: «سرمایه‌ی آرزوهای دو عالم، نزد من بی‌ارزش‌ترین چیزهاست (منظور از دو عالم مجازاً نعمت‌های بهشت و دنیا است)» (همان).

ایشان در معنای مصراع «صد جهان معنی، به لفظ ما گم است» آورده است: «در لفظ ما، معانی بی‌شماری وجود دارد» (صفحه‌ی ۱۵).

در مقاله‌ی دکتر علی محمدی، نحوه‌ی نگرش به «دو عالم دستگاه» و «صد جهان معنی» یک بیان نیست. در حالی که غیر از معانی «دستگاه» و «معنی» در شیوه‌ی بیانی بیدل تفاوتی دیده نمی‌شود. ایشان «صد جهان معنی» را «معانی بی‌شمار» دانسته، که دقیقاً صحیح است. تعبیر نگارنده‌ی این مقاله از «دو عالم دستگاه» چیز دیگری است که از نظر تان می‌گذرد.

ندارند، گاهی درک مفاهیم اشعارش برای ایرانیان دشوار می‌نماید.

یکی از شگردهای متفاوت بیدل با شاعران دیگر، در به کار بردن اصطلاحاتی است که در شمارش اسم‌ها جلوه می‌نماید. همه می‌گویند: «یک بار خندیدن» و او می‌گوید: «یک غنچه خندیدن»؛ همه می‌گویند: «یک پنجره شکفتن» و بیدل می‌گوید: «یک پنجره شکفتن». الفاظ مناسب معدود، نزد او

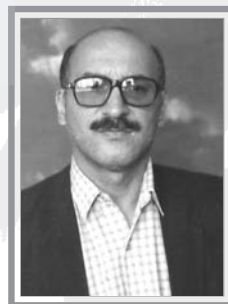
بیدل دهلوی از گروه شاعرانی است که مطابق کلام معهود و معروف نمی‌سراید. از جهت دیگر، به واسطه‌ی زبان مخصوص و پندارهای شاعرانه و خاص خود، در پاره‌ای موارد نمی‌توان با خواندن مصراع اول به مصراع دیگرش پی برد و چون سیاق شعر و ترکیب واژه‌ها در شعر او با دیگران، حتی با بسیاری از شاعران سبک هندی، تفاوت دارد و ایرانیان نسبت به برخی تصاویر شعری او ذهنیت کاملی

چکیده

نویسنده در این مقاله بیتی از یک غزل بیدل دهلوی (مندرج در کتاب ادبیات فارسی ۲ متوسطه) را، که در مجله‌ی رشد ادب فارسی شماره‌ی ۸۰ نقد شده بود، مجدداً بررسی و تحلیل کرده است.

کلید واژه‌ها

سبک هندی، ممیز، بیدل، دو عالم دستگاه، صفت شمارشی مرکب



سروش سپهری

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر ادبیات دبیرستان‌های کرمان

«تصور کردم دو رأس هندوانه از جایی کش رفته.» (۳۲)؛ اما تصرّفات شاعرانه و اندیشه‌های عادت‌گریز، به این لفظ‌های مناسب معدود، شکلی غیرمتعارف می‌بخشد. به طوری که برای عوام به هیچ عنوان آشکار و ملموس نیست و اگر انتزاعی باشد برای خواص نیز چندان قابل درک نخواهد بود، خصوصاً آن‌جا و آن‌گاه که با نمونه‌های هنجارمند، نه اندک بلکه بسیار، فاصله داشته باشد.

ترکیب صفت شمارشی (= عدد) + لفظ مناسب موصوف (لفظ مناسب معدود = ممیز) + اسم (موصوف یا معدود) در دستور فارسی، به شکل‌های گوناگون تعبیر شده است: «گاهی بین صفت شمارشی و موصوف (عدد و معدود)... اسم‌هایی به عنوان واحد شمارشی می‌آید که می‌توان آن اسم‌ها را با صفت شمارشی جمعاً صفت شمارشی مرکب فرض کرد.» (دستور... انوری، گیوی، ۱۷۶)

«گاهی بعد از عدد (صفت شمارشی) و قبل از معدود اصلی (موصوف) کلماتی می‌آورند که بر مقدار یا شاخص وجودی هر چیزی دلالت می‌کند. دستورنویسان، این حالت را چنین تعبیر می‌کنند که بعد از عدد را معدود کلی و پس از آن را تمیز یا حالت تمیزی می‌گویند. مثال: ده خروار شکر خریدم (ده: عدد یا صفت شمارشی، خروار: معدود کلی یا موصوف، شکر: تمیز و مفعول بی‌واسطه، خریدم: فعل و فاعل). اما بهتر است که عدد و معدود کلی را یک صفت شمارشی مرکب بدانیم، یعنی (ده خروار: صفت شمارشی مرکب) و پس از آن را (شکر)، موصوف و مفعول، و موضوع به این وسیله حل می‌شود.» (دستور... شریعت، ۲۹۱).

به نظر می‌رسد تعبیر «صفت شمارشی مرکب»، برای دو جزء اول این‌گونه ترکیبات، مناسب است و می‌تواند،



یک دیگر به کار می‌روند. در این‌جا، چند مثال برای حالات عادی و غیر معمول را، از داستان «کباب‌غاز» اثر «سید محمد علی جمال‌زاده» از کتاب ادبیات فارسی ۲، ملاحظه می‌کنید:

«پیدا کردن یک دانه‌غاز... از دستش ساخته است.» (۳۳)؛ «از زیر سنگ هم شده یک عدد‌غاز خوب... پیدا کنی.» (همان)؛ «خادم... یک رأس‌غاز فریه و برشته در وسط میز گذاشت.» (۳۸)؛

جلوه‌زاری است برای مشاهده و تفکر. در چنین ترکیباتی، همه چیز روح می‌یابد، جان می‌گیرد، رشد می‌کند و طراوت می‌بخشد.

لفظ‌های مناسب معدود (= ممیز) در فارسی، معمولاً نزد خاص و عام، ثابت است: یک قبضه اسلحه، یک فروند کشتی، دو طاقه پتو، دو رأس گوسفند و... اگرچه گاهی برای سخنی تعریض‌گونه یا بیان برجستگی موضوع و... به جای

به صورت قراردادی، موضوع را به پایان برساند و یا همان گونه که در کتاب درسی آمده، می توان قسمت دوم را «ممیز» نامید. آوردن صفت های شمارشی مرکب (= لفظ مناسب معدود یا ممیز) دور از ذهن، در بین دیگر شاعران سبک هندی نیز، کم و بیش رواج داشت و منحصر به بیدل نبود. اما، به صورت یک اصل کلی و منسجم، در اشعارشان دیده نمی شود. چند نمونه در شعر صائب:

یک دامن جگر:

بر نیاید یک جگر از عهده ی این داغ ها
زین چمن چون لاله یک دامن جگر می خواستم
(فرهنگ اشعار صائب، ۷۸۴)

یک چشم خواب:
یک چشم خواب تلخ، جهان در بساط داشت
آن هم نصیب دیده ی شور حباب شد
(همان)

و یک بغل آغوش (همان، ۷۸۳)، یک پیرهن بالیدن (همان)، یک چمن خمیازه (همان، ۷۸۴)، یک دهن خاموش بودن (همان، ۷۸۵)، یک شکم سیر (همان، ۷۸۷)، یک عالم توجه (همان)، یک گریبان چاک (همان، ۷۸۸) ...

«دیگر شاعران این سبک نیز چنین تعبیری دارند و این تصویرسازی منتهی می شود به بیدل. اگر این تصویرسازی، دل انگیز و مطابق ذوق قلمداد شود- که در بسیاری موارد واقعاً اعجاز هنری است- باید گفت بیدل، سرآمد چنین نگارگرانی است. اگرچه این گونه تعبیر در نزد بسیاری از ایرانیان غرابت دارد و به ذوق خو کرده به نشانه های عادی خوش نمی نشیند. زیرا اگر بگوییم: «یک لحظه چشم های تو را خواهم دید»، (این جمله) کاربرد قاموسی و عادی زبان است. اما اگر بگوییم: «یک لحظه چشم های تو را خواهم نوشید»، «نوشیدن» در معنای قاموسی خود به کار نرفته و در حوزه ی مجاز و استعاره است و ممکن

است بسیاری از اهل زبان بگویند: «چشم های تو را خواهم نوشید» بی معنی است. ولی بعضی که به توسع مجاز آشنایی دارند، ممکن است از این عبارت لذت هم ببرند. اگر این توسع مجازی در زبان نوعی باشد که اهل زبان یا حتی گروهی از اهل زبان آن را بپسندند، این عمل که، به قول «والری» سبب افزایش قلمرو مالکیت زبان می شود، سبب رستاخیز کلمه نیز می گردد و باعث آن است که ما از برخورد با «یک لحظه چشم های تو را خواهم نوشید» احساس غرابت کنیم و از آن حالت اتوماتیکی و مبتذل و تکراری زبان برکنار بمانیم. این توسعه ی قلمرو مجاز یا استعاره در زبان تابی نهایت قابل گسترش است ولی از حد که بگذرد، اهل زبان، هر قدر پذیرای توسع باشند، آن را نخواهند پذیرفت. مثلاً اگر در همان زنجیره ی گفتار، توسع را مضاعف کنیم و بگوییم: «یک شادی چشم های تو را خواهم نوشید» قلمرو استعاری زبان پیچیده تر شده است.»

(موسیقی شعر، ۲۱)

پاره ای از تصاویر این بحث در نزد بیدل

در قلمرو «پیچیده تر» و «پیچیده ترین» قرار دارد، هر چند دخل و تصرف شاعرانه نموده است:

ما زمین گیران، ز جولان هوس ها فارغیم
نقش پا و یک وداع آغوشی رفتارها

(دیوان بیدل، ۵۱)

هم چو برق آغوش از وحشت مهیا کرده ام
طول صد عقباً امل صرف است بر پهنای امن
(همان، ۱۰۵۲)

با توجه به دو بیت بالا و دقت در «یک وداع آغوشی رفتارها» و «طول صد عقباً امل»، اگر نگوییم درک آن تعبیر دشوار است، دست کم، معنایی آسان نمی توان ارائه نمود. در شیوه ی شاعرانه و بینش هنری بیدل ده ها و صدها مثال از این دست می توان یافت، اگرچه تعبیر ملموس تر در این زمینه بسیار است.

دکتر شفیع کدکنی، نظام نحوی مجموعه ی «عدد + وابسته ی عددی (= ممیز) + معدود» را در شعر بیدل به درستی به چهار نوع تقسیم کرده است:

۱. عدد + مادی + مادی: صد مصر شکر

۲. عدد + مادی + انتزاعی: یک سحر

رسوایی

۳. عدد + انتزاعی + مادی: یک
افتادگی زنجیر

۴. عدد + انتزاعی + انتزاعی: طول
صد عقباً امل»

(شاعر آینه‌ها، ۷۴)

که به ترتیب از آسان به دشوار ره
می‌پیمایند و ناآشنایی را افزون می‌کنند و
هنجار عادی زبان را در هم می‌شکنند.

بیدل غزلی چهارده بیتی دارد با مطلع:
برق با شوقم شراری بیش نیست
شعله طفل نی سواری بیش نیست

که خلاصه‌ی این غزل در هشت بیت
در کتاب زبان و ادبیات پیش‌دانشگاهی آمده
است. در این غزل چند لفظ مناسب معدود
(= وابسته‌ی عددی = ممیز) آمده از جمله
در بیت دوم:

آرزوهای دو عالم دستگاه

از کف خاکم غباری بیش نیست

در باره‌ی «دو عالم دستگاه» به
شکل‌های گوناگون نوشته‌اند و گفته‌اند
از جمله: «سرمایه‌ی آرزوهای دو عالم (=)
نعمت‌های بهشت و دنیا» (رشد ادب
فارسی، ش ۸۰، ۱۴)، قدرت دو عالم
و... در حالی که «دو عالم» به قول «انوری
و گیوی»، «صفت شمارشی مرکب» و به
تعبیر کتاب درسی، «وابسته‌ی هسته» برای
موصوف یعنی «دستگاه» است. یعنی
«عالم» لفظ مناسب معدود (= ممیز) است
و اجزای آن از لحاظ نظام نحوی چنین
است: عدد + مادی + انتزاعی. «دو عالم»
در این بیت، مانند «یک عالم توجه» در این
بیت صائب تبریزی است:

به یک عالم توجه از تو چون قانع توانم شد؟
که من از جمله‌ی عالم تو را دارم، تو را دارم
(فرهنگ اشعار صائب، ۷۸۷)

همان‌طور که «یک عالم توجه» را
نمی‌توان «توجه یک عالم» معنی کرد و

هم چنین «یک سطر اشک» را در این بیت
به صورت «اشک یک سطر»:

ندارم در دبستان محبت شوق بی‌کاری

به یادت سطر اشکی می‌نویسم ناله می‌خوانم
(دیوان، بیدل، ۸۶۱)

به همان صورت، نمی‌توان «دو عالم
دستگاه» را «دستگاه دو عالم» دانست و «دو
عالم» را جهان مادی و جهان معنوی
پنداشت.

اگر بخواهیم برای «دو عالم دستگاه»
معنای ساده‌ای تصور کنیم، می‌توانیم
«دو برابر یک چیز = دو برابر عالم» یعنی
«قدرتی دو برابر عالم» و به زبانی بسیار ساده
«قدرت بسیار» بیان کنیم.

در بیتی دیگر از این غزل چهارده بیتی،
لفظ مناسب معدود (= ممیز) دیگری
می‌بینیم:

صد جهان معنی به لفظ ما گم است

این نهان‌ها، آشکاری بیش نیست

که نمودار نحوی «صد جهان معنی»،
عدد + مادی + انتزاعی است و «صد جهان»
هیچ تفاوتی با «دو عالم» ندارد و می‌توان
آن‌ها را به جای یک‌دیگر به کار برد: صد
عالم دستگاه، دو جهان معنی. یعنی «دو
عالم دستگاه» با «بسیست» پنهجاه، صد،
هزار عالم دستگاه» تفاوتی ندارد.

در مصراع دوم بیت دوم این غزل «کف
خاک» به کار رفته که نظام نحوی آن، چنین
است: { عدد + مادی + مادی، که صفت
شمارشی آن حذف شده است و تقدیراً در
آن صفت شمارشی «یک» وجود دارد و
اصطلاحی است مترادف «یک مشت
خاک».

به طور کلی، کم‌تر غزلی را از بیدل
می‌توان سراغ گرفت که از لفظ مناسب
معدود (= ممیز) خاص خود، بهره نبرده
باشد و اگر تمام نمونه‌های آن از دیوان بیدل
جمع‌آوری شود کتابی خواهد شد. چند
نمونه‌ی دیگر از دیوان بیدل:

یک آبله وار قدم لنگ:

تا شهرت و اماندگی ات هرزه نباشد

یک آبله وار از قدم لنگ برون آ

(ص ۱)

یک تپش درنگ:

سپند مجمر هستی ندارد آن همه طاقت

نیاز حوصله کن یک تپش درنگ برون آ

(ص ۲)

یک جبهه نم:

شرم غرور اعمال آبی نَزَد به رویت

ای انفعال کوثر یک جبهه نم برون آ

(همان)

صد جنون شور نیستان:

بوریا راحت مخمل به فراموشی داد

صد جنون شور نیستان رگ خواب است این جا

(همان، ۴)

یک چراغان داغ دل:

ما سیه بختان به نو میدی مهیا کرده‌ایم

یک چراغان داغ دل، دور از شبستان شما

(همان، ۹۱)

هزاران انجمن بلا (۳۲)، صد طوفان

جنون (۳۸)، صد دست تصرف (۴۰)،

یک آینه دل (۴۴) و...

منابع و مأخذ

۱. انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، دستور
زبان فارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات
فاطمی، آبان ۱۳۶۷
۲. بیدل دهلوی، کلیات دیوان مولانا بیدل دهلوی،
تصحیح خال محمد خسته و خلیل‌الله خلیلی،
به‌اهتمام حسین آهی، چاپ اول، فروغی، ۱۳۶۶
۳. شریعت، محمدجواد، دستور زبان فارسی،
انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۶۷
۴. شفیع کدکنی، محمدرضا، موسیقی شعر،
چاپ دوم، آگاه، تابستان ۱۳۶۸
۵. گروه مؤلفان، ادبیات فارسی (۲) (سال دوم آموزش
متوسطه، کد ۱/۲۲۰)، چاپ نهم، شرکت
چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۸۵
۶. گلچین معانی، احمد، فرهنگ اشعار صائب،
چاپ اول، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و
تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵